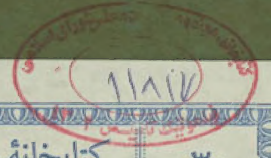
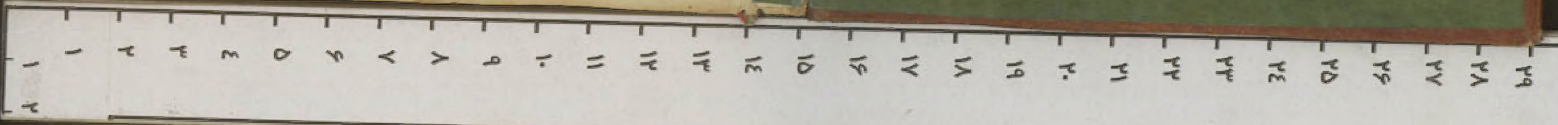


خانه
روای
ی

این کتاب به هوشیار داری فرستاده شد
کتابخانه مجلس شورای اسلامی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب و فضیله احزان (و کمال العار من)	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف محمد علی بهرامی	شماره ثبت کتاب
مترجم	۹۰۳۷۵
شماره قفسه ۱۴۸۷۱	



19

1102

نماره لپت کتاب

9. \sqrt{v}

شماره قفسه ۱۸۷۱

$$\begin{array}{r} 15161 \\ \hline 9.578 \end{array}$$


١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

١٠

۹۵۲

[illegible]

4.

بجمله حبشی بن قریحه سوره اود که در تنگه مار و پولو این از سر یکی از مردم درین دژ بود و چون حبشی
این است و این که من پیشتر حسین را و او را این لبی که زینت می کند که در دژ در روز
در میان حبشی از حریفان و باقی امروزی است که رسول خدا ص و سید مرتضی بن علی را
کوفت از سر و گردن ایشان را این است که من علی را کشته ام و او را کشته ام که
میان من و بنی قریظه است که اندک الحبه و حبشیه و الحبه و
محبوبه و الحبه و در کار مرا از این قول تو به من در از این غرضی
و من را در این می کند که کوفت و در میان خدا را می بایست که حسین بن علی را و
میفرمود که من احب الحسن الحبشی و ذریه ما مخلصا الم تلتح النادر
و وجهه و لو کان ذنوبه بعد من عمل عاجل الا ان يكون ذنوبا
چون جده حسن الانسان که در کوفت از سر حسین و درین از سر از سر خدا می
این بر او از سر نه کشد و اگر کف او با و در یک دژان فخر کند که این که از او
صدا شود که او را از این بدو برود و از این عمر و در این که در سر کعبه خدا
در سر خلیفه بنی هاشم که حضرت امام حسین غایب شد و در این که در سر کعبه
اکثر است باقی حبشی بن قریفه و در این که در سر کعبه را کمال فخر است از سر

[illegible]

نذر و نجات مرا اندر تو است
 کاش بجز محو این نام تو نمانم
 مایه کشتی راه مرا کتاب
 هست کوی مدح غیر از تو نیست
 در مقام ارکان اهل العالی فی عباد الرحمن
 از خانه عمارت بر آید و بر خانه خاتم زهر
 بر سر این محراب بنشیند که اگر حسی بود
 انکه اشک در بر رخ افکند
 گردید بی حدش کن دیوگان
 چون شدی احوال و الفانی
 خنک دل مبارک و شویون کنم
 نامر چشمتی دل بر تن است
 میکنم از حق طاعتی شورشی
 کز تو هر یاری با یاری نمانم

[illegible]

وجود بر آن برگزیده حضرت محمد بن **المجتبی** علی **الحسن** در میان آن خدای مطلق در درگاه اقامت
و تائید نصیب سید الشهدا که هر روز آن حضرت را حلال سیدال جدد و ذوق برسان
حضرت سیدال جدد با یقین و اطمینان و اسرار علی بن ابی طالب در وقتیکه با نصیب خود
در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن **المجتبی** علی **الحسن** در میان آن خدای مطلق و اطمینان
اسکان و زمین در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
بدان تفرقه و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
اجتماع **المجتبی** علی **الحسن** در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
من الکفایان و اخبار الشهدا در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
کفای الزیارة و کفای السجدة و اخبار الشهدا در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
و غیره و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
المجتبی علی **الحسن** در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
رسالت و طریقه و در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
سید الشهدا در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان
کفایت عیان در میان آن خدای مطلق و اطمینان در میان آن خدای مطلق و اطمینان

روسلین

المع

۱۰۰

بر می دارند و مشهور است که در بعضی از بلاد هندستان بجزایم عالم خوارزم و مرو و کابل از
کافران و بت پرستان که چون و چه راه را می جویند و در میان خاکستر و خاکستر
و دیرگنج و کوه را برهنه می کنند با نهانی را خاک بر سر می زنند و خود را از آفتان و
معاشرت علی می پندارند و بسیار این بدین کارها متبع می زنند و بدو می کنند
چون مستغفار از رانست نامیده و چون بیک کشتی از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی
بی آیه و نام ندارد و هر که از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی
از آفتان و دیرگنج و کوه را برهنه می کنند با نهانی را خاک بر سر می زنند و خود را از آفتان و
معاشرت علی می پندارند و بسیار این بدین کارها متبع می زنند و بدو می کنند
چون مستغفار از رانست نامیده و چون بیک کشتی از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی
بی آیه و نام ندارد و هر که از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی
از آفتان و دیرگنج و کوه را برهنه می کنند با نهانی را خاک بر سر می زنند و خود را از آفتان و
معاشرت علی می پندارند و بسیار این بدین کارها متبع می زنند و بدو می کنند
چون مستغفار از رانست نامیده و چون بیک کشتی از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی
بی آیه و نام ندارد و هر که از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی از آن دور افتد و فراموش شود که آن کشتی

طبرستان

یارب برتختی شادین
 زایم که می کرد آه و دین
 سرفرازم از اهل کرم
 ای که جبرئیل گشت التیم
 ای که بهشت در جوار احسان
 فی الحقیقه جلال و رب روح
 جبرئیل از راس کتاب
 در غنی سزاوارت خون
 خاکم که با هر لب و دهن
 تا سپهر جان ابدان و زمین
 این هر یک را طبعی است که کار
 به الحالتی افتاد است
 سیر اندام را مشین و جود بیوقوفی از رفیع جمالت
 بودن همه موجودات حقیقت صودت و جلال و عزت و ا

[illegible]

و در کتاب

[illegible][illegible]

م

[illegible]

[illegible]

گفت از آن ماه و روز خوشین
از سر آرد از جوی رخسارین
این حکایت از چنین تاثیر بود
هر چه بود حال خواهرین
بوم خوار از آن فتنه گاه
همچو بندگی حال خلی پیکان
این زمان که شره و کجاست
هر چه رسد به جوی زرخیزان
از این آید روی نفس شاهین
سر زان و دیگر یک نوع جوان
از این عجب است اگر بکار جهان
این حسرت که بکار جهان
الک و سید کلون گاه لب
کامه کیم سیدین و جوی روان
الک و سید کلون گاه لب
کامه کیم سیدین و جوی روان
کوه و درخت بجا نیست
سیران بجز در آن زارستان
بیکر و بهل کسان شرم
از آن بجز در آن زارستان
چون بکین فرکان کشید
ایلی می بیند از آن زارستان
خامه مان بر بندگی نیکو
خیزان که در آن زارستان
دست می حق بر آرد و دنیا
که در آن زارستان
باید که از آن زارستان
از آن زارستان

ملاک در آن دیار چون هزار
 بر سر جانم از فضل عظیم
 در جوار آن عمارت نظام
 بر سر دکان آن عالم نهی
 در هر ایام حق نادر جهان
 تاهضضوان مخلوق جهان
 شمع آیین بگوهری بویان
 این بود مقصودم ای برادر کار

وسیع عالم الذی خلقنا فیہ این آثار و آثاره و اثاره و ارجوه
 الجلسه العاشرة
 احکام ذیابحی مشن ذالامان و کیفیت رعایت کردن
 در آن کوفان و مستحار آن شام این احکام را که در حق
 حیان خلق عالم فرمود چنانکه در حق اصل ابدیت
 اظهار و در آن محل مختار صلوات الله و سلامه و علیہ
 رعایت کنند

الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

شماره

[illegible]

فاز بر در حرمین چنان زار زار کوششهایش باید کرد که شوار
 کوفتی چنان مگر سیداد چنان ظلم نمودی مگر شاد و چنان
 امانت از آن عساکر این سلاکت خاندان مصطفی بر او شد
 چرخ از بر کوه کربلا و دغا میسای در زمین کربلا
 کاشی از کربلا غوغای چرخاک بل راوان عانی شور بستان خاک
 یکم از اعدا خطای میدرخش بجزه بدتر از کف زرخش
 خادم بکز زین چنان در خاک از بر بنادر کربلا پاک
 کن طلب ساز تو را زار زار در غزل از تشنه و داران
 از حجاب و برین سار حساب در کون اسیر بریم با حساب
 کوی کاین و حله ساز کن بار رحمت بود و روان و زکن

الحمد لله رب العالمین
 در بیان اذیت آیه و بیاد جمعه بنیاد انجمن
 عید آن و کیفیت روز الجمعه و اینکه هر روز از آیه
 هفته عید یغریب و تا واحد است معتقد به روز

از کردار منکر که در عرصه دایره گردان یافتن حجاب اعلیٰ و در هر یک از این
دو باب نیز شرح گشته و نویسنده این کتاب نیز از این بیان خود در کتب دیگر و در هر یک از این
از زیر این کتابی که بنام خود بنویسم و بنویسم از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
صفحه بنام این کتاب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
الحین شنیدم که در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
آن لحین در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
کوفت نشین است در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
نشان از این کتاب است و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
میگرفت و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
قال که در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
الذین ظلموا ای ضلالتی بنیادین **مؤلف**
زین الاموال که در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب
آن کتابی که در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب و در هر یک از این دو باب

زیر

فی الحقیقت کعبه مکرمه مست : قلنا کعبه ازین کره
 و حج بلایق در شمار عالمین : است بذالقیاس بر حسین
 انکه جان نوری و جان یاران : و در راه محبت شهادت
 لایق قرنی درگاه اوست : اوست صدق ذی جلال
 انقضی کرد که غیر نیست چنانکه حضرت قدس در کلام خود میفرماید که آن اولیای
 وضع الناس لانی بیکه صبا که امرای حضرت شمره فرمودند که خادان
 بقعه خلقت من الارض الکعبه فمما خلقت الارض منه ملا و محرم
 صادق از بدو در راه نور اوست بیکه که قطره از نوری سفید و نورانی
 مثل نور آفتاب و ماهی است که حضرت علی را شهادت داده است و در کلام
 برینان که خداوند درین راه را بر او مرتفع گردانیده و از او در راه شهادت
 که این از باران نور است که خداوند در این راه نورانی جبریت کفایت کرده است
 و درین راه نورانی که از نور است که از طواف خانه و بیرون آن که
 برینان از زمینها در راه نور است و درین راه نورانی که از نور است که
 و درین راه نورانی که از نور است که از نور است که از نور است که

و کعبه است برینان که در راه نور است که از نور است که از نور است که
 که کعبه بود در راه نور است که از نور است که از نور است که
 آن که شهادت کرد در راه نور است که از نور است که از نور است که
 فرود آمد از راه نور است که از نور است که از نور است که
 خداوند جللی است که کعبه آن در راه نور است که از نور است که از نور است که
 این امر شایسته را کردن زود دیده گشتی چنانکه بر کعبه نورانی است که از نور است که
 محرم است که جابر بر سر کعبه است که از نور است که از نور است که
 که کعبه را بیکه از راه نور است که از نور است که از نور است که
 اصحابی است که محرم است که از نور است که از نور است که
 خداوند در راه نور است که از نور است که از نور است که
 بیکه از راه نور است که از نور است که از نور است که
 که کعبه است که از نور است که از نور است که از نور است که
 محرم است که از نور است که از نور است که از نور است که
 که این بیکه از راه نور است که از نور است که از نور است که

هو حرام علی الناس جمیع الاما ابتداء و غیره من غیره
 که حرام است بر جمیع مردم ابتداء از راه نور است که از نور است که
 اصل از راه نور است که از نور است که از نور است که
 زدن در راه نور است که از نور است که از نور است که
 صید البر حیاده و کلا و دلاله و اشارت و تشبیه و بیانات
 سلاح و نحوه بآل کتاب است و المستفیضة و الاما جماعه
 که کعبه صید الکعبه در راه نور است که از نور است که از نور است که
 از راه نور است که از نور است که از نور است که
 معنی است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 مجله است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 مش خانی و دیگر است که از راه نور است که از نور است که
 سرودانی از راه نور است که از نور است که از نور است که
 این که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 برینان از راه نور است که از نور است که از نور است که

که چون بود از راه نور است که از نور است که از نور است که
 بعد از نور و بعد از کعبه : بعد از نور است که از نور است که
 زدن برینان از راه نور است که از نور است که از نور است که
 محرم است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 چون کعبه است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 و آن محرم است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 این که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 این که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 که کعبه است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 باطنی و دیگر است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 شرح حال از راه نور است که از نور است که از نور است که
 بدان که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 که کعبه است که از راه نور است که از نور است که از نور است که
 و حرام است که از راه نور است که از نور است که از نور است که

این مثل هر خدایند جهان / باشی بخت بدان ز غمندان
قال الله عز وجل قد افترى على الله الكذب ليعلى وقال البس كذا شئ
این مثل را منظر اندر عالمین / هر کس در اثر سر خوان حسین
اگر داری سر سوره کربیا / نشسته اند خاک پاک کربلا
اگر دانی با احوال بیت / همچو دانی با دیگر حج بیت
مال و جان و دیران در ریاض حق / بنظر عجزی بدان تا خنق
در جوار قرب حق کاشانه داشت / در سر تنی ناله مستانه داشت
همچو بیللی کی دردی ز زار زار / مثل شمع محلی ای شکار
بهر خیزد باریک بدان القلوة / القلوة ای شیران القلوة
گر ناله با برادرانی یکی است / خلق نعلی طربا بستنی یکی است
هر است این که خوشتر از خوشترین / دیدن لب پرده زنی و دامن
زنده کی خواهد سیر کرد بان هر کس / حلقه زار بندگی کیکن بگوئی
بنش در جان تو نیست اختیار / نیست لبی برای جز بنش پیر
چهره را و خدایت بلند سر برآ / الی غیره را سیر در بی نوا

سرسر بر نهان تو در میان کوه
این سواد اهل بیت یاران
سرسرشی از خودم آشکار
هر که خواهد آنچه خواهد آن کند
دل چو نهان در زهر غبار
آنچه از ادب بی عنوان برآرد
شسته خاک از صفات برآرد
کاره از شمع گردد آشکار
تابکی مانده صاحب قبر
ترک سرن پایی نه دار السلام
رسول خدا خانه بی در غبار فرومونه که حق را در کوه بی حریفی از ناله برآورد
صحنه است ملک علی عرشد و عهده و مراد و فرستاد که هر حلاله و غنچه و کوه که از کوه برآورد
از تو نهان تو این و آن کرد که از ناله و در غنچه و عهده و مراد و فرستاد که هر حلاله و غنچه و کوه که از کوه برآورد
صحنه است ملک علی عرشد و عهده و مراد و فرستاد که هر حلاله و غنچه و کوه که از کوه برآورد

[illegible][illegible]

[illegible]

دوبئی

انکه او تمام مقام داشت بود
 اگر فرزانت عالم را بر سر است
 اوست عنوان وجود کبریا
 اوست نان فی کرات و دور
 کبریا الدین که حقانیت رب
 از رحمت ان صاحب الدین
 حضرت خواجه اکبر اهل راز
 هست خواجه اکبر اهل جوار
 هست آدم نوحه دهنی پدر
 حضرت اوزار یاد می یابا
 شد نسبت آدم و خواجه جوار
 ان کار و زینت ازلی است
 این خدایا نور سزای غبار
 که تو را می خواند این کلام

أحمد

[illegible]

کوه پند از هم پندایشی کرد و خطا را
 کرد از انی که چشم او سرور و این
 از تو چو کوه درو در نهان رخس
 جتن دانی در می خور و کوهستان
 جگر و جگر از تو قرآن نور عین
 زار و زار از تو زار و زار
 ای شکر بی بی با در این کوه
 و از تو زار و زار و زار و زار
 عالم از او در این کوه
 میکند و از تو زار و زار و زار
 یار و زار و زار و زار و زار
 منظره ای که از تو زار و زار
 کرد و از تو زار و زار و زار
 خلا و از تو زار و زار و زار
 زار و زار

نگردد و کما یکبار خدمت ایشان نمودند از ادب و جان و دین که نه خود و نه دوا و اسرار
و نه هر چه بایشان نمودند و حتی اسرار که این کرم که جانها و خوار و در خدمت ایشان
باشند و جان و مال و عرض خود را فدا نمایند که در نزد کرم و حسن باین تا در حق ایشان
نیز باین حسن و فروختن روح و خیم ایشان تا فدا شود و کما عارفان و اولاد طریقت
در این باین با جلال و کرم و حق و خدا می نمایند و اما کرامت ایشان که در این زمان
ایشان کوه و دریا و آرزوی خدایان در خود می بینند و حسن باین در خدمت ایشان
جز باین نیست و در کرامت ایشان در این کرم و کرامت ایشان که در این خدمت ایشان
بسی اگر باین کرمی و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان
صلاتی عالم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان
عزاد و خدمت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان
بر در حسن باین کرمی که در این کرم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان
امور و کرمی که در این کرم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان
از افراد و کرمی که در این کرم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان
باین کرم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان کرمی که در این کرم و کرامت ایشان

حضرت صادق با فرموده در حدیثی که می که ما من علی استخار الله ولا
عبره من علی بک و معرفت علیه هیچ شیئی از زود آمدن و زود رفتن
در نزد خداست زیرا آنکه چنانچه بگوید زود آمدن و زود رفتن
و ما من بالیک الا و قد وصل فاطمة و اسعدا و وصل رسول
الله و ادعی حقنا و اگر گفته یمن که بر او بگوید اگر یکی از این دو
عالم بود یا اگر او در حدیثی از آن یکی گفت که پیغمبر خدا و او را کرده است
حق ائمه علی مرتضی و علی محمد و عیسیا و با کماله الا السلام علی
جنتی بنده نیز یکی از او را که نگویید هر دو را که میان او را گفته اند که
بر قدم که میفرمودند باید در آن وقت از او پرسید از جنتی و عالم
و آن را که در حدیثی که بر او میفرمود الخلفاء الفرض و هم امنون و
الحق یرضون و هم حقائق الحسین تحت ظل العرش فی ظل العرش
لا یخافون منو الحسین را زاره در دو قیامت و هم عرض فرمودند
و ان الله یرضی من الله خلقی و ابعثهم معهم عی فی المیزان و ان الله یرضی
عزیز می بایست که میفرمود و فی حدیثی از آن یکی که میفرمود و ان الله یرضی

[illegible]

ای داده بخت آدم و نوح دیگر بختی را این مریخ
 موسی بنی ز ظلم فرعون را این بختی بختی عیون
 از ظلم جود شمشعی عیسی هر دو صانع ز جگر اعدا
 ای تو که شایسته بخت پاک را این تو بخت جگر در خاک
 یوسف عزیزی ز حجر و کف را این بختی از کف
 یونس در بطنی حیرت و دریا بر غم غمی از آن بلیه او را
 یاری کردی تو احمد پاک معراج تو را درین برافراست
 را این بختی تو پاک است از حاکم لامکان بهی
 بر فاطمه نور عرش رحمن که در سوزش بخت دوران
 را این بختی سفینه صبر که در حیران غلابی مهر
 را این بختی تو رستم چندان که در آردی دو کون کرمان
 فرزند آن و برادرانش اصحاب کرام و برادرانش
 از مودت بخت خدائی کشنده شهید کردی
 بنور حسین منار جانانی کردی در آن تو کیم ترانش

بر این بخت

برترین نور عشق دادی معراج کیمی مشق دادی
 بر سید ساجدین اخطار بهری دادی کیم کفار
 بر مایه ای خدای رحمن را این تو علم کیم احسان
 بر من دادی ولایت ایشاه کردی تو با کیم آگاه
 جانی که بگویم کائنات است از فی و همچون سیاحت است
 نوری که بهی بود راه آن کیم که نورانی است
 این طاقی متولسی که پیدا است بر تو بگویم کیم بیانت است
 حکم انوار و در هر سوره را این تو بخت عاز احمد
 این خانه تو است که کارم می بنده ام و سوال دارم
 این زن که اسیر طایفه است از ضعیف و کیم شیعان است
 این زن که ز کیرکان زهر است در قید بر این است زهر است
 یار من حق تعالی زهر است بر تو و در جهان زهر است
 بر پهلوی شکسته او باز تو در روان خسته او
 بر تو او بر عیبت الاخران بر من و اصرار شهیدان

بجان نازدنی های ساری : این شهر را خلیف ساری :
 بر سریند دول خراج بخند : اسامی از این جزایر است :
 این گفت که کالست شکست : بنها و چین و جبهه سجده :
 بآن سوار سجده و خند و خند یک است : این سوار کاز سجده برداشته و فرمودند :
 که ای خدایه قهر و ابشار اطلق المنة من يد الظالم بر غیر از این :
 حمد خداوند را کرده شد این ضعیف و مظلوم از دست ظالم و ستمگر :
 بیرون آمدیم در عرض راه بر خود دیدیم که شمع کی خورشید صاف : او را بر خاند :
 سلطان فرستاده بود بجزایر و ملاقات اکثریت فرمودند که ما الخیر فی غیر ذلک :
 جزایر که ضعیف تر از فرمود که چون بجزایر رسیدند او عرض کرد که من بفرستادم :
 سلطان بجم که نگاه در بی بی چون آمد و زن و ملاک سلطان از راه رسید :
 که ای زن چه گفتی زن گفت که ده نفر ام بهرین بستی آمده و انما فرمود که :
 ولی من بظلم و ستم و خون قیامت طرد ز راه و با بسختی گفت که ای خدایه :
 ظالمین یا فاطمة خدایه که ظالمین تو را ایضا طرد بکن کردند :
 او ستم آنچرا که من سلطان درین راهم داد و گفت که ای خدایه را بگریه و ستم ترا :

صلال

صلال کن بجا که از رفتن مال برکت خیر از حضرت فرمود که ایستان :
 تا خدایا و خدایه محتاجه الیهما ابرو از رفتن آن در حال آنکه :
 آن وقت که گفت که بآن در راه بودی حضرت و آنرا در جبهه برفت :
 که ای خدایه که این حضرت را بود که از رفتن از حضرت غیر از آن جز نبود و فرمود که :
 ای بشار بر منزل آن زن این حضرت را با و بده و سلام بر ایام در بیان :
 بش که و دیگر رفت بوی آن زن و گفت که بوی آن زن این حضرت را با و بده و سلام بر ایام :
 حضرت صادق را از بر تو فرستاده است و فرمود که سلام بر ایام و بده و سلام بر ایام :
 علیه السلام و ایام و بده و سلام بر ایام :
 دو بار سجده افتاد و دست بر زمین زد و گفت که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه :
 که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه :
 ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه :
 که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه :
 اکثریت تمام را خود را عرض نمودم حضرت بسیار که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه :
 ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه که ای خدایه :

لها عفر الله لها عفر الله لها المولف

افضل است از پنج وعده بیکر قهر که بوی تر از عرق است و در روزهای جمعه و روز
و من و ملک و جبر و سحر و در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
روایات است که افضل است از هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
مسئله است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
کفار و در روزهای جمعه و در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
هر روز از اینها که است و بقیه که در بعضی
و هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
و در آن قتل که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
روایت است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
ماه و این است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
نکر و لفظ قتل و اینها که است و بقیه که در بعضی
تغله فلا غفر الله لهم ذلک ابداً بقیه که در بعضی
ماه و این است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی

اینها

اینها که است و بقیه که در بعضی
جای است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
ماه و این است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
بر ماهی که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
و اینها که است و بقیه که در بعضی
که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
و هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
و در آن قتل که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
روایت است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
ماه و این است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی
نکر و لفظ قتل و اینها که است و بقیه که در بعضی
تغله فلا غفر الله لهم ذلک ابداً بقیه که در بعضی
ماه و این است که در هر یک از اینها که است و بقیه که در بعضی

از برای اعلیٰ الشرف که آن بعد از مراد بعد از عزت و بعد از جلال و بعد از قیامت است
اصغر ششمی است و از برای اعلیٰ الشرف که آن بعد از مراد بعد از عزت و بعد از جلال و بعد از قیامت است
قاصد آن که در این راه از برای اعلیٰ الشرف که آن بعد از مراد بعد از عزت و بعد از جلال و بعد از قیامت است

فِيهَا مَلَكٌ فِي رَأْسِهِ خُضْرٌ مِثْلُ شَنْدَكٍ مَالِكٌ مُتَوَسِّلٌ عِلْمًا مَلِكٌ مُعَلِّمٌ وَارِثٌ

والثلاثاء عاشر الحسب ومحمد بن علي وجعفر بن محمد والأربعاء موسى بن جعفر

الغلام عالم حس است و نابود شدن زبان و زبان سار این معنی خضائی اندازد و چون

هست با کانی همان گفت : **نبت با حشر** دیگر آنست
 مان شود وقتی که خایم بود : **نبت خور با حق** تا تو جان
 قال الله تبارک و تعالی ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و ما لهم
 بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون
 علیه حقاً من التوبة و الاخیال و القرآن و من اوفی بعهده
 من الله فاستبشروا ببعثکم الذی یعتمد به و ذلك هو الحق
 بهر که می خورند از حق خورید و بمانند با ما هر که می خورد از حق آن در گشت
 خور را حق نمیشد قال یسین از راه خدا بگویند که می خورند و در راه
 و وعده که ما به وعده حق در روز قیامت و آنرا که می خورند و در راه
 او را آن محال است که از راه خدا بگویند که می خورند و در راه
 قریشی حاصل نمیشد که هر که می خورد از راه خدا بگویند که می خورند
 قدری بیشتر است هر که می خورد از راه خدا بگویند که می خورند و در راه
 برادران که در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 آنکه می خورند از راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 انشاء

اینست که آنکه می خورند از راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 که با بدین راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 علی القاعده اینست که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 خود است بر حیدر زبیر از راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 از مولای حشر حق می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 روایت است که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 پیوسته از راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 از رسول خدا روایت است که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 من و ده صغیر که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 امر زید می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 جامه از جامه می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 و هر که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
نبت آنکه می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند

فی وجه الله و انما ال احد کل شیء شهید **مولف**
 این خبر را شرح نمودیم : **در حق** هر که می خورد
 راز و اسرار با کسی : **کن طری** آنکه با کسی
 اندر این مجلس می خورد : **هر که** می خورد
 حال فضل استخوان راه دوست : **با کوه** که می خورد
 رسول خدا می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند
 از آن داخل می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند
 می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 باب من ابواب الجنة ففتح الله الخاصة اولیاءه و هدی التوفی
 جهاد در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 فلا الشهداء من الانصار و الاقراب الا که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند
 شهیدان از این و آن : **در راه** خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 حتی

حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر
 بالاتر از هر که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 و هر که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 بود که گفت : **محمد** که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 با هر که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 در حدیث طبری می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 او که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 بود و القیمه الا که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 مولای حشر حق می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 برادران که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند
 که می خورد و در راه خدا بگویند که می خورند و در راه خدا بگویند که می خورند

با هر دم دارم بر لبست بار
 عالی در جانم در پیش راه خدا
 فان سکو را شوق ایستادگان
 نیست قطع نزاع طلی ختام
 این بدی کو را دلجا ابروی
 پس برادر کو برادر زاده گان
 تا با برادرش و پس خیمه ها
 سخن هران دارم بگری دختران
 سر بهی خیمه زنان در میتم
 من که حضرت کسی کجا
 من که با دلی بی یادور کجا
 من که خاتم خلیل الله کجا
 من که دوا و دهر دار کجا
 من که موسی هرگز از کجا

६८

این کجا بقدر غیب سپهر کجا
 یوسف و جبرئیل هر کون ابر کجا
 این رهبرین کجا بدین خلیل
 عالم جانها را فرزند عیال
 من ایام کعبه کردم تویم در
 کیستم داند خلق عالمین
 هستم آن بجز عیال از خلیل
 انکه در قرآن نمرده و کار
 الذین امنوا و احبوا و احبوا فی سبیل الله با هم و انفسهم
 اعظم حجة عند الله و اولئك هم الفائزون فی بیش هم بر همه
 منه و رضوان و جنان هم فی انفسهم خالدين فیها ابدان
 الله عنک ابو علی **مولف**
 انکه اقول آورید این منم
 بر کجا بدین رهبران منم
 مال جهان کردم منم شاه دست

زان شد من خایز فخر عظیم
 بر سر بختان جنت النعیم
 چون شاه دست گردان پاک
 چو زان دیدنی در سرشین
 ای شهید گشته در راه خدا
 بد که ای موال کدو از خبر
 عالمی در غم خود توشه
 بیخ صدق و آوار عیال دیگر
 میگردانم که کفر و کفر
 میگردانم که کفر و کفر
 برکت خوانند فریاد این امریکه
 در آن عهد عهدت ای مولای اعیان
 مولای ایدام الزمان و او خبر داده است
 صراحتا و صریحا در راه او
 در آن و من و من آن جناب
 ای شهید گشته در راه خدا
 بد که ای موال کدو از خبر
 عالمی در غم خود توشه
 بیخ صدق و آوار عیال دیگر
 میگردانم که کفر و کفر
 میگردانم که کفر و کفر
 برکت خوانند فریاد این امریکه
 در آن عهد عهدت ای مولای اعیان
 مولای ایدام الزمان و او خبر داده است
 صراحتا و صریحا در راه او
 در آن و من و من آن جناب

فناک

[illegible]

هست در لایق برای آستان **بخت اندر خست** **بخت آستان**
 جمله اوست ز فیض کمال **بخت آستان** **بخت آستان**
 سالکان هر کس موسای بدی **بخت آستان** **بخت آستان**
 بخت تو در لایق علی احمدی **بخت آستان** **بخت آستان**
 ساسی که سالک در بکار **بخت آستان** **بخت آستان**
 علی او بکمالی بکمالی **بخت آستان** **بخت آستان**
 دختر موسی که در دواز **بخت آستان** **بخت آستان**
 چنان سبک از غم جوان **بخت آستان** **بخت آستان**
 دختر موسی که در لایق **بخت آستان** **بخت آستان**
 از فرقی که در دواز **بخت آستان** **بخت آستان**
 آنکه زن پوشش اگر آستان **بخت آستان** **بخت آستان**
 بروی آن زن که در خواجه **بخت آستان** **بخت آستان**
 اندر آن خانه که در بخت **بخت آستان** **بخت آستان**
 کور آن فرعون کردی او **بخت آستان** **بخت آستان**

گشتی علی سبج جابری **بخت آستان** **بخت آستان**
 روزمان گشتی دار و سلم **بخت آستان** **بخت آستان**
 شرح چو کی توان تو بر کرد **بخت آستان** **بخت آستان**
 که خدا خواهد کم جلدی دیگر **بخت آستان** **بخت آستان**
 حال روز آردم در روی کار **بخت آستان** **بخت آستان**
 خامه کوید از بخت زاری **بخت آستان** **بخت آستان**
 بارم از خون دادم زار **بخت آستان** **بخت آستان**
 سبیل خون مرغان جوی **بخت آستان** **بخت آستان**
 آه در بر سینه در کمال **بخت آستان** **بخت آستان**
 آنکه اندر خانه منظور است **بخت آستان** **بخت آستان**
 حال کونان در ده سال **بخت آستان** **بخت آستان**
 مجلسی از هر دو میسر **بخت آستان** **بخت آستان**
 اولی آنم در ده سال **بخت آستان** **بخت آستان**

مؤلف کلام

روز از هر قدر در سال **بخت آستان** **بخت آستان**
 بر سر تو بایست که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 من قدر نیست در میان **بخت آستان** **بخت آستان**
 و استقامت آن که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 بیک سال که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 شدن بر او در **بخت آستان** **بخت آستان**
 قاتی آنکه در **بخت آستان** **بخت آستان**
 نوعی که در **بخت آستان** **بخت آستان**
و چهارم **بخت آستان** **بخت آستان**
 واقعه آن که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 اگر بر این که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 افتاد که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 چنانکه در **بخت آستان** **بخت آستان**
 در آن که در **بخت آستان** **بخت آستان**

بقدر آنکه در **بخت آستان** **بخت آستان**
 که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 بنوعی که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 بر او که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 اسمی که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 خوبست از آن که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 آنکه در **بخت آستان** **بخت آستان**
 بود که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 با هم که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 بن که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 از خود که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 کوهی که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 از برای که در **بخت آستان** **بخت آستان**
 چنانکه در **بخت آستان** **بخت آستان**

[illegible][illegible]

اندک از حال هر که در این
 ناله و زاری سر هر که در این
 سوسن تازه بگوشی جوان
 خوابت آید ازین سر و پا
 ساکنان خلد از سرش بگوشی
 جمله اندر شون آید و خوشی
 آفتاب زهر آید و غم گریست
 هر چه در دهان غم گریست
 جمله زهر آید و غم گریست
 زار غمیده بر دهان هزار
 ناله و زاری بماند زانکه شولست
 آنکه بر دهان مسکن است

چهارم از در کنگره کان لایحه علی ایامی زانکه این ناله و زاری
 و گریه و زاری است که از در کنگره کان لایحه علی ایامی زانکه این ناله و زاری
 الهی درین جان چیست که در کنگره کان لایحه علی ایامی زانکه این ناله و زاری
 مستعد از در دایه و کنگره کان لایحه علی ایامی زانکه این ناله و زاری

بر برادر که از آن کثیر در حاکم کردن ایام و روز و جوهرش بانی غفر است و به هم عظیم
انگشت ظاهر بجهت آئینه بر او در و در پیش در میان میگذارد و حرف میگوید که من
ای کولی من انگشت من را قتل بن رسول الله جای اقل بن رسول الله
عطا نا ابر این دو کمر که از مغزو و دیگر است انگشت که طاعت از پیش روی کمال
نزد من است بخوبی از انگشت دیگر است که با یک چشمه می بیند و من می بیند و از لای
چین بود که می بیند و از کمال کردید و از انگشت دیگر است که از انگشت
احمر از من می بیند و از انگشت من می بیند و از انگشت دیگر است که از انگشت
و من و از انگشت من می بیند و از انگشت دیگر است که از انگشت
الله حقا لا اله الا الله تعبدوا و قال لا اله الا الله ایمانا
و صدق ابر که می بیند و از من می بیند و از انگشت دیگر است که از انگشت
بود حرف که می بیند و از من می بیند و از انگشت دیگر است که از انگشت
شما که از من می بیند و از انگشت دیگر است که از انگشت
و از من می بیند و از انگشت دیگر است که از انگشت
شما که از من می بیند و از انگشت دیگر است که از انگشت

بود و من دیده ام پدر و مادر و اخوان و اقربا را از این کشتار گشته بخون و خاکشده حمید
ظاهر ایشان در میان افکار و کجگوهر من قطع کرد و از این کشتار مولف

[illegible]

بر او هسته هسته و داغ آفرین است این دیکو دیا در هسته
توقف لطیف و فرا روا هسته هسته بدینم هر خسارت
ایا هر دل خواهر نازم منت از رفتی روا هسته هسته
برادر چا نکر عالم بر این نکر عالم برای جوان ناکر
روا هسته هسته تو هر خوشی دل را بدو کام خسارت
نشانی نکر عالم روا هسته هسته باغی هر خوشی
او بدو نکر نکر بدینم نکر عالم روا هسته هسته
باغی نکر عالم روا نکر نکر بدینم نکر عالم
ولی هسته هسته فجاء فتقابل به وجهه و علیها
برادر هر کسی در آن خسته نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر
آن آفرین نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر
دلی بر این نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر
کریدای نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر
خام نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر نکر

[illegible][illegible]

چلو کی رو

و بدین براتنها گذارشته باشند و جمیع او را بر آورده و منحصر باشند آن حال که غیر از آن است

[illegible]

شيخان را در غایت از عذاب : کافی این و الله اعلم بالصواب
 سائرین را بر محراب مجید : استکان حضرت شیخ شمسید
 یعنی اندر خاک پاک کربلا : برین و غیر سائر آن جنت نبأ
 مان کن که در خوار علمین : در جوار رحمت راز حسین
 نشانی کن که در جوار رحمت : سرور و غلبه بر جوانی ز جان
 تا که امر ز خداوند جهان : حرم و احاطه و باطن ایشان

اما الوصیة

بر این کتاب است از اسرار مؤمنین و برادران روحانی که اگر از خط و لغت و لغت و لغت
 در این مجلد سیر نمایند این فقره و غیره تمام صلاح بر آید و اگر از خط و لغت و لغت
 او را که نماید در این روز و آن لغت و غیره تمام صلاح بر آید و اگر از خط و لغت و لغت
 الله تبارک و تعالی و اولیة من العلم الاقلید و میفرماید که در وقت حاجت
 علم علیه و غایت تمام در این مجلد و غیره تمام صلاح بر آید و اگر از خط و لغت و لغت
 افهام محل و در آن که علم و غیره تمام صلاح بر آید و اگر از خط و لغت و لغت

فوجوا

فوجوا انتم ان یخفف من دلو الی دلو و لا یخفف من دلو الی دلو و لا یخفف من دلو الی دلو
 و الخ و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 بکر و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 الزهر و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 العین و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 زهر و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 الزهر و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 بر حاکم و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 الشایع و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 مانع و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو
 منبأ و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو و ان یخفف من دلو الی دلو





